

حکم تسمیه و ذکر نام شریف

حضرت ولی عصر (عج)

نوشته حاضر تقریر سلسله درس‌های «حدیث‌شناسی مهدویت» از استاد شیخ نجم‌الدین طبنسی است که در «مرکز تخصصی مهدویت» در قم برای جمعی از طلاب و دانش‌پژوهان ارائه شده است. از تلاش برادر حجت‌الاسلام سیدحسن واعظی از دانش‌پژوهان کوشای این مرکز در تدوین این درس‌ها سپاسگزاری می‌شود.

مقدمه:

مسأله «تسمیه»، در بعضی از ابواب کتاب‌های حدیثی و قواعد فقهی مطرح شده است. در این نوشتار، نخست این مسأله را از منظر «حدیث‌شناسی» مورد پژوهش قرار داده، سپس حکم آن را استخراج و استنباط خواهیم کرد.

در مورد «حکم تسمیه» و نام بردن به اسم شریف حضرت «بقیة الله علیه السلام» با نام مخصوص آن حضرت (م.ح.م.د) - نه اسم‌ها و القاب دیگر ایشان - بیش از صد روایت ذکر شده است که می‌توان آن‌ها را به چهار دسته تقسیم کرد.

یکم. روایاتی به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی، از تسمیه به اسم حضرت نهی می‌کنند؛ نه با قید خوف و تقیه و... .

امام هادی علیه السلام می‌فرماید: «لایحَلَّ لکم ذکره باسمه؛^۱ برای شما حلال نیست که او را به اسم یاد کنید». در این حدیث هیچ قیدی وجود ندارد و بطور مطلق نهی شده است.

امام صادق علیه السلام هم فرمود: «لایسمّیه باسمه الا کافر؛^۲ به جز کافر هیچ کس نام آن حضرت را نبرد». در این حدیث نیز هیچ گونه قیدی ذکر نشده است.^۳

دوم. روایاتی از ذکر نام شریف آن حضرت، تا زمان ظهور نهی کرده است. حضرت عبدالعظیم حسنی از امام هادی علیه السلام نقل می‌کند: «... لایحَلَّ ذکره باسمه حتی یخرج فیملأ الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً...؛^۴ به اسم یاد کردن آن حضرت (نام شریف را گفتن)، حلال نیست تا زمانی که ظهور کند و زمین را از قسط و داد آکنده سازد؛ پس از آن که پر از ستم و بی‌داد شده باشد».

سوم. روایاتی که علت را بیان کرده و نهی از ذکر نام شریف آن حضرت را به جهت تقیه، خوف و علل دیگر دانسته است. در روایات ابو خالد کابلی^۵ آمده است: «لَمَّا مَضَى عَلِيٌّ بِنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام، دَخَلْتُ عَلَيَّ عَلِيَّ بْنَ الْبَاقِرِ علیه السلام فَقُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ، قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِي إِلَىٰ أَبِيكَ وَأَنْسِي بِهِ وَوَحْشَتِي مِنَ النَّاسِ. قَالَ علیه السلام: صَدَقْتَ يَا أَبَا خَالِدٍ! فَتَرِيدُ مَاذَا؟ قُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ، لَقَدْ وَصَفَ لِي أَبُوكَ، صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ بِصِفَةٍ لَوْ رَأَيْتَهُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، لَأَخَذْتُ بِيَدِهِ، قَالَ علیه السلام: فَتَرِيدُ مَاذَا يَا أَبَا خَالِدٍ؟ قُلْتُ: أَرِيدُ أَنْ تَسْمِيَهُ حَتَّىٰ أَعْرِفَهُ بِاسْمِهِ. فَقَالَ علیه السلام: سَأَلْتَنِي وَاللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ عَنْ سَوْأَلٍ مُّجْهِدٍ، وَ لَقَدْ سَأَلْتَنِي بِأَمْرٍ [مَا كُنْتُ مَحْدِثًا بِهِ أَحَدًا، لِحَدِّثُكَ]،^۶ وَ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرٍ، لَوْ أَنَّ بَنِي فَاطِمَةَ عَرَفُوهُ، حَرَّصُوا عَلَيَّ أَنْ يَقَطَّعُوهُ بَضْعَةً، بَضْعَةً؛^۷ [ابو خالد کابلی گوید:] هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام وفات کرد، به خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! تو می‌دانی که من جز پدرت کسی را نداشتم و انس مرا با او و وحشت مرا از مردم می‌دانی. فرمود: ای ابو خالد! راست می‌گویی؛ ولی چه می‌خواهی بگویی؟ عرض کردم: فدایت شوم! پدرت صاحب این امر را به گونه‌ای برایم تعریف کرده بود که اگر در راهی او را می‌دیدم، حتماً دستش را می‌گرفتم.



فرمود: ای اباخالد! دیگر چه می خواهی بگویی؟ عرض کردم: می خواهم نام او را برایم بگویی تا او را به نامش بشناسم. پس فرمود: به خدا سوگند ای اباخالد! سؤال سختی که مرا به تکلف و زحمت می اندازد، از من پرسیدی. و همانا از امری سؤال کردی که [هرگز آن را به هیچ کس نگفته‌ام و] اگر آن را به کسی گفته بودم (گفتنی بود)، مسلماً به تو می گفتم، همانا تو از من چیزی را سؤال کردی که اگر بنی فاطمه او را بشناسند، حرص ورزند که او را قطعه قطعه کنند».

در این حدیث، علت نهی از «تسمیه به اسم حضرت» خوف و تقیه دانسته شده است. از طرفی هر جا علت ذکر می شود، آن علت، حکم را هم تعمیم می دهد و هم تخصیص؛ از این رو در هر کجا «تقیه» باشد، نه تنها اسم حضرت؛ بلکه اسم دیگران را نیز نمی توان گفت. امام صادق علیه السلام فرموده است: «اسم علی و فاطمه علیهما السلام را به زبان جاری نسازید و اسم آنان را نبرید؛ زیرا کسانی هستند که از این نام‌ها، خوششان نمی آید و به شما آزار می رسانند».^۸

چهارم. روایاتی که در آنها به اسم شریف آن حضرت - چه از سوی امام معصوم و چه از راوی - تصریح شده است. صدوق از محمد بن ابراهیم کوفی روایت می کند: «انّ ابا محمد علیه السلام بعث الی بعض من سمّاه شاة مذبوحه و قال: هذه من عقیقة ابنی محمد علیه السلام؛^۹ امام حسن عسکری علیه السلام گوسفند سربریده‌ای (یا بخشی از آن را) برای من فرستاد و فرمود: این عقیقه پسر من «محمد» است».

علامه مجلسی (ره)، قائل به حرمت «تسمیه» به اسم حضرت بوده و توجیهاتی نیز راجع به این گونه روایات دارد. از این چهار دسته روایت، دسته اول و دوم متقارب و بیانگر یک معنا هستند و نتیجه واحدی دارند. پس در این موضوع سه دیدگاه وجود دارد:

۱. حرمت ذکر نام شریف آن حضرت تا زمان ظهور؛ مانند: علامه مجلسی، شیخ صدوق، شیخ مفید، طبرسی، میرداماد، محدّث جزائری، محدّث نوری، میرزای شیرازی، میرزا محمد تقی اصفهانی و... گفتنی است که میرداماد، و میرزای شیرازی و نوری، ادعای اجماع کرده‌اند و جزائری ادعای اکثر نموده است.



۲. حرمت ذکر نام شریف آن حضرت به جهت تقیّه و خوف؛ مانند: مرحوم اربلی، حرّعاملی، خواجه نصیرالدین طوسی، فیض کاشانی، مکارم شیرازی و... .

۳. حرمت ذکر نام شریف آن حضرت در دوران غیبت صغری؛ یعنی، این حرمت، اختصاص به دوران «غیبت صغری» داشته است. علامه مجلسی در بحارالانوار این قول را به بعضی نسبت داده است.^{۱۰}

بررسی اقوال عالمان و فقیهان

در این قسمت، آرا و دیدگاه‌های چند تن از عالمان و فقیهان بزرگ شیعه، نقل و مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

آرای قائلین به حرمت

۱. علامه مجلسی

در *مرآة العقول*، ضمن بررسی سند روایات، روایات دیگری را نقل می‌کند و سپس وارد اصل بحث شده و استدلال می‌نماید.

حدیث ۱. «علی بن محمد، عمّن ذکره، عن محمد بن احمد العلوی، عن داود بن القاسم الجعفری، قال: سمعت اباالحسن العسکری علیه السلام يقول: الخلف من بعدی الحسن، فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: و لم جعلنی الله فداک؟ قال: انکم لاترون شخصه و لایحلّ لکم ذکره باسمه، فقلت: فکیف نذکره؟ فقال: قولوا: الحجّة من آل محمد صلوات الله علیه و سلامه»^{۱۱}

«داود ابن قاسم جعفری گوید: از حضرت ابوالحسن عسکری (امام هادی علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: جانشین بعد از من حسن است؛ پس حال شما نسبت به جانشین بعد از او چگونه خواهد بود؟ عرض کردم: برای چه، خدا مرا فدایت کند؟ فرمود: به جهت این که شما، خود او را نمی‌بینید و برای شما روا و حلال نیست او را به اسم یاد کنید. عرض کردم: چگونه یادش کنیم؟ فرمود: بگویید: حجّت از آل محمد (صلوات و درود خدا بر او باد).



علامه مجلسی در بررسی سند این حدیث، می‌گوید: «این حدیث مجهول و ضعیف است».

حدیث ۲. «علی بن محمد، عن ابي عبدالله الصالحی، قال: سألتی أصحابنا بعد مضي ابي محمد عليه السلام، أن أسأل عن الاسم و المكان، فخرج الجواب: ان دللتهم على الاسم اذاعوه، و ان عرفوا المكان دلّوا عليه»؛^{۱۲}

«ابو عبدالله صالحی گوید: یکی از اصحاب، (یکی از شیعیان)، بعد از رحلت حضرت ابو محمد (امام حسن عسکری عليه السلام) از من خواست که راجع به اسم مکان [امام دوازدهم] بپرسم؛ جواب آمد: اگر اسم را به آنان بگویی، فاش می‌کنند و شایع می‌سازند. و اگر جا و مکان او را بدانند، مردم را به آن جا راهنمایی می‌کنند».

علامه مجلسی (ره) درباره این حدیث بیشتر بحث می‌کند؛ چون از آن استفاده جواز می‌شود و آن بر خلاف نظر ایشان (حرمت تسمیه) است. از این رو می‌نویسد: اولاً حدیث دوم ظاهراً «سقط» دارد و بررسی سندی نشده است. فقط در حاشیه آن نوشته است: «کذا»، یعنی اولاً حدیث را از نظر سندی (ضعف و قوت سند)، مسکوت عنه گذاشته و هیچ چیز نگفته است. درباره «صالحی» نیز می‌گوید که معلوم نیست او چه کسی است؟ آیا او همان ابو عبدالله بن صالح است یا شخصی دیگر؟ ظاهر روایت نشان می‌دهد که ایشان یا یکی از سفیران و نایبان بوده است و یا احتمالاً رابط بین شیعیان و سفیران حضرت بوده است؛ ولی چنین شخصی به عنوان یکی از نایبان مطرح نیست. ثانیاً، این تعلیل (ان دللتهم...) در حدّ ایما و اشاره به دوران «غیبت صغری» است؛ نه در حدّ دلالت. ثالثاً، این ایما و اشاره با اخبار و روایاتی که صراحت در «تعمیم» دارند (نهی تسمیه را به طور مطلق و تا زمان ظهور تعمیم می‌دهند) تعارض ندارد.^{۱۳}

آن‌گاه علامه مجلسی متذکر چند روایت می‌شود که در کتاب کافی نیست و افاده تعمیم می‌کند:

۱ - ۲. «مارواه الصدوق باسناده عن عبدالعظیم الحسینی (رض)، عن ابي الحسن الثالث



عَلَيْهِ السَّلَامُ. أَنَّهُ قَالَ: فِي الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، «لَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ
عَدْلًا...»؛^{۱۴}

«روایت صدوق (ره) به اسنادش از حضرت عبدالعظیم حسنی که ایشان نیز از ابوالحسن ثالث (امام هادی عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مورد حضرت قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می‌کند که فرمود: حلال نیست ذکر نام شریف آن حضرت تا زمانی که خروج کند و زمین را با قسط و داد آکنده سازد.»

۲ - ۲. «و ما رواه بسند حسن عن الكاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ عِنْدَ ذِكْرِ الْقَائِمِ: لَا تَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَتُهُ حَتَّى يَظْهَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا.»^{۱۵}

«روایت با سند صحیح از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ است که آن حضرت در موقع یاد کردن از حضرت «قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ» فرمود: او را به اسم یاد کردن برای شما حلال نیست تا زمانی که خداوند عزوجل او را ظاهر سازد تا زمین را پر از عدل و داد کند.»

۲ - ۳. «و باسناده عن جابر، عن أبي جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ، قال: فسأل عمر، امير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ عن المهدي عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فقال: يابن ابي طالب، أخبرني عن المهدي ما اسمه؟ قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: اما اسمه فلا. ان حبيبي و خليلي، عهد اليّ ان لا احثّ باسمه حتى يبعثه الله عزوجل...»^{۱۶}

«[شاهد بر تعميم] خبر جابر جعفی از حضرت ابی جعفر (امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ) است که فرمود: عمر بن خطاب از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در مورد حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤال کرد و گفت: ای پسر ابوطالب! برایم اسم حضرت مهدی را بگو که اسم او چیست؟ حضرت فرمود: اسم ایشان را نمی‌توانم بگویم، به جهت این که حبیب و دوست من از من پیمان گرفته که اسم او را بیان نکنم تا زمانی که خداوند عزوجل او را برانگیزاند (تا زمان ظهور)...»

توجیہات علامہ مجلسی:

از نظر علامہ مجلسی، این روایات دلالت بر عدم جواز دارد؛ اما یک سری از اخبار و روایات هست که اسم حضرت را می‌آورد و نیز یک سری ادعیه هست که به اسم حضرت

تصریح کرده است.

توجیه اول: در جایی که اسم آقا ذکر و تصریح شده. یا از سوی راویان بوده و یا فقهای که نظرشان جواز بوده است و آنان این اسم را نقل کرده‌اند؛ مانند شیخ بهایی. ایشان قائل به جواز بوده و در کتاب مفتاح الفلاح تصریح به اسم شریف کرده است. اما در دعاها و احادیث دیگر، یا آن حضرت را به لقب تعبیر کرده‌اند (مثل «المهدی») و یا به حروف مقطعه (م.ح.م. د). بنابراین در روایات و دعاهایی که اسم ایشان ذکر شده، یا از سوی راویان، یا خود عالمان بوده است. در مقابل این‌ها روایات و دعاهایی هست که نام حضرت در آن‌ها بیان نشده است.

توجیه دوم: بعضی از اخباری که متضمن اسم شریف امام علیه السلام است، دلالت دارد که ذکر نام آن حضرت فقط برای امامان جایز است و اختصاص به آنان دارد.

توجیه سوم: در اخباری که امام علیه السلام امر به «تسمیه» می‌کند؛ یعنی، اسم ائمه برده شود^{۱۷} روایاتی هست که می‌گوید، اسم ائمه اطهار علیهم السلام را در قنوت نماز و یا بعد از نماز ذکر کنید. علامه مجلسی در پایان این بحث می‌نویسد: «و ما ورد فی الاخبار من الأمر بتسمیة الائمة، فیمكن ان یکون علی التغلیب، أو التجوز بذكره بلقبه و سائر الائمة باسمائهم»؛ یعنی، آن اخباری که امر به ذکر نام شریف می‌کنند، یا بر عنوان «تغلیب» است - به این که یازده نفر به اسم برده می‌شوند، ولی امام دوازدهم به کنیه و یا لقب - و یا به نحو «مجاز گویی» است.

حدیث ۳. «عدة من اصحابنا، عن جعفر بن محمد، عن ابن فضال عن الريان بن الصلت قال: سمعت ابا الحسن الرضا علیه السلام يقول: و سئل عن القائم. فقال: «لا یری جسمه و لا یرسمه»^{۱۸}؛

«ریان بن صلت گوید: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که چون راجع به قائم علیه السلام سؤال شد، فرمود: شخص او دیده نشود و نام او برده نشود».

علامه مجلسی می‌نویسد: این حدیث ظاهراً موثق است. چون اظهر این است که جعفر بن محمد بن عون اسدی می‌باشد. ایشان ظاهراً توثیق شده است. و چه بسا گمان شده که



جعفر بن محمد بن مالک می باشد که ضعیف شمرده شده است؛ هر چند در ضعف او بحث هست و قدح ابن غضائری به جهت نقل عجائب و شگفتی ها و معجزات بوده و این چنین نقل هایی سبب قدح و ضعف نیست.

حدیث ۴. «محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن الحسن بن محبوب، عن ابن رثاب عن ابی عبدالله علیه السلام، قال: «صاحب هذا الامر لا یسمیہ باسمه الا کافر»؛^{۱۹}
«ابن رثاب از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: نام شریف صاحب الامر را جز کافر، نبرد (یعنی هر کس اسم ایشان را برد کافر است)».

این روایت از نظر محتوا و معنا، لحن شدیدی دارد؛ ولی در عین حال علامه مجلسی آن را صحیح دانسته، می گوید: «فیه مبالغة عظيمة فی ترک التسمية»؛ یعنی «در حدیث، خیلی مبالغه است و باید اسم برده نشود».

ایشان درباره این روایت، چند توجیه ذکر می کند:

یکم. به چنین شخصی به این علت کافر می گویند که مخالفت کرده، نام حضرت را ذکر می کند، همچنان که کافر مخالفت می کند و کار نهی شده را انجام می دهد. لذا از این بابت شبیه به کافر است.

دوم. اطلاق کافر در روایات، بر کسی که مرتکب «کبائر» می شود، زیاد است: «و قدر ورد فی بعض الاخبار ان ارتکاب المعاصی التي لا لذّة فیها، تدعو النفس اليها، یتضمن الاستخفاف و هو یوجب الکفر، اذ بعد سماع النهی عن ذلك، لیس ارتکابه الا لعدم الاعتناء بالشریعة و صاحبها و هو عین الکفر»؛ یعنی، بعضی از اخبار وارد شده که ارتکاب معصیت هایی که لذتی ندارند تا نفس را به سوی آن بکشاند؛ متضمن «استخفاف» و سبک شمردن حکم خداست و موجب کفر می شود. پس ارتکاب آن - بعد از شنیدن نهی از آن (ذکر نام) - بی توجهی به شریعت و صاحب شریعت است و این بی اعتنایی، عین کفر می باشد.

سوم. ایشان از این توجیه - که باللفظ «قیل» آورده - می گوید: در این جا مراد یا خود امام زمان (عج) است؛ یعنی، اسم مخصوص حضرت را هر کس ذکر کند، کافر است و یا این



که مراد به تمامی ائمه طاهرین علیهم السلام می باشد و نباید هیچ یک از آنان را به اسم ذکر کنیم. مثل این که بگوییم یا جعفر! یا موسی!... این استخفاف و بی احترامی بوده و موجب کفر است.

البته این گونه توجیه خالی از تکلف نیست.^{۲۰}

۲. محدث نوری

ایشان با ذکر هفده روایت در این باب، می نویسد: «بعضی از این روایات ظهور دارند و بعضی ها نص هستند. ما ظاهر را بر نص حمل می کنیم، پس نتیجه می گیریم که این روایات بر عدم جواز تسمیه و بردن نام مولایمان حضرت مهدی (عج) - به آن اسم معهود - صراحت دارند این عدم جواز، از خصائص آن حضرت است؛ مانند غیبت و طول عمر ایشان که از ویژگی های خاص ایشان می باشد. غایت این منع، تا ظهور و ساطع شدن نور ایشان و استیلا و سلطنت آن امام همام است.

حتماً می پرسید پس سرّ این حرمت تسمیه چیست؟ گوییم سرّ و حکمت آن را غیر از خداوند متعال، کسی نمی داند و این که برخی گفته اند به جهت تقیه و خوف است، این مطلب نمی تواند صحیح باشد؛ زیرا اگر به جهت تقیه و خوف باشد، جایز نیست اسم دیگر امامان را هم ببریم. هم چنین در صورت خوف، نمی توانیم اسم شخصیت ها و خواص شیعه را هم ببریم و این اختصاص به امام زمان (عج) ندارد، و هم چنین اگر قضیه، تقیه باشد، باز اختصاص به این اسم ندارد و اسم ها و القاب مشهور ایشان را نیز شامل می شود».^{۲۱}

ایشان سه تأیید، برای اخبار یاد شده، ذکر می کنند:

۱. عدم ذکر نام شریف آن حضرت در حدیث معراج؛ در اخبار مستفیضی که درباره «معراج» داریم، اسم ائمه اطهار و اوصیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برده می شود، اما امام دوازدهم با «لقب» نام برده می شود.



خلاصه روایت

۱. جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که جندل بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده، از آن حضرت سؤالاتی کرد. بعد از آن اسلام آورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان اسم معصومین علیهم السلام را ذکر کرد و فرمود: «یا جندل! اوصیائی من بعدی بعدد نقباء بنی اسرائیل... فاذا انقضت مدّة علی علیه السلام قام بعده الحسن علیه السلام... ثم ینغیب عن الناس امامهم؛ یا جندل! اوصیای من، بعد از من به تعداد نقیبان بنی اسرائیل است... پس بعد از آن که مدت زمان علی علیه السلام سپری شد، فرزندش امام حسن علیه السلام قیام می‌کند و امامت را برعهده می‌گیرد... سپس امام آنان غایب می‌شود». راوی می‌پرسد: یا رسول الله! چه کسی غایب می‌شود؟ آیا امام حسن غایب می‌شود؟ فرمود: «و لکن ابنه الحجة ینغیب عنهم غیبة طویلة؛ نه و لکن فرزند حسن علیه السلام (حجة بن الحسن علیه السلام) به مدت زیادی غائب می‌شود». عرض کرد: یا رسول الله! اسم ایشان چیست؟ حضرت فرمود: «لا یسمی حتی ینظره الله تعالی؛ اسم برده نمی‌شود تا زمانی که خداوند متعال ایشان را ظاهر سازد».^{۲۲}

۲. عدم ذکر نام شریف آن حضرت در احادیث نبوی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسامی امامان را ذکر می‌کند، به غیر از اسم حضرت مهدی علیه السلام و به جای آن، یا لقب او را متذکر می‌شود و یا می‌فرماید: «اسمه اسمی او سمي»؛ یعنی اسم ایشان، اسم من است. و یا ایشان هم نام من است.

امام باقر علیه السلام و امام جواد علیه السلام نیز فرموده‌های شبیه این را دارند.

۳. کثرت القاب آن حضرت؛ امامان معصوم و عالمان، در مقام نام بردن از ایشان، القاب آن حضرت را ذکر کرده‌اند و اسم ایشان را نبرده‌اند. در کتاب النجم الثاقب^{۲۳} ۱۸۲ لقب برای حضرت مهدی ذکر شده است، سپس می‌فرماید: در زیارت ایشان نیز، اسم شریف حضرت نیامده و آنچه ذکر شده، این است: «السلام علی مهدی الأمم».^{۲۴}

پس حمل اخبار نهی از تسمیه بر تقیه به چند دلیل، فاسد و مردود است:

۱. خود روایات، غایت نهی از تسمیه را تا ظهور می‌داند؛ چه خوف و تقیه باشد و یا

نباشد. پس معنا ندارد آن‌ها را حمل بر تقیه کنیم.



۲. اگر روایات برای تقيه باشد، در چنین صورتی اختصاص به این اسم ندارد. و القاب شایع و مشهور دیگر ایشان را نیز شامل می‌شود؛ مخصوصاً لقب «مهدی» که نزد اهل سنت معروف‌تر از سایر القاب او است. در حدیث نبوی از این اسم، زیاد استفاده شده و در بیشتر بشارت‌ها در اخبار «اهل تسنن» کلمه «مهدی» ذکر شده است.

۳. حضرت «مهدی علیه السلام» مورد اتفاق فریقین (شیعه و سنی) است و اختلاف تنها در نسب و ولادت آن حضرت است؛ پس چیزی برای مخفی کردن وجود ندارد، تا زمینه‌ای برای تقيه بشود همه می‌دانند که ایشان در آخر الزمان ظهور نموده، و زمین را پر از قسط و عدل خواهد کرد؛ پس جای تقيه باقی نمانده است.

۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «او هم نام من است» و یا «اسم او، اسم من است»؛ در چنین صورتی راوی از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت را می‌شناخت، پس پیامبر صلی الله علیه و آله از چه کسی تقيه کرده است؟

اگر تقيه از غیر سامع است؟ پس چرا اسم ایشان در این مجلس برده نشده است؟ و از سامع تقيه شد. چرا پیامبر صلی الله علیه و آله اسم شریف را ذکر نکرده است. می‌توانست اسم را بگوید در عین حال، به سامع و راوی تفهیم کند که در مجلس دیگر، اسم آقا را نبرد.

۵. منشأ خوف چیست؟ و از چه کسی باید ترسید؟ آیا از مردم عادی باید ترسید یا حاکمان ستمگر؟ معلوم است که از حاکمان ظالم باید ترسید. چون آنان می‌دانستند که زوالشان به دست ایشان خواهد بود، از این رو در صدد قتل آن حضرت بودند. [اگر چنین باشد] لازم است از هر چیزی که نشانه و تعبیر از حضرت باشد، منع شود؛ مخصوصاً لقب «مهدی» و این اختصاص به اسم معهود - م. ح. م. د - ندارد.

۶. از نظر محدث نوری، روایت اول، اصلاً قابل حمل بر تقيه نیست؛ زیرا این روایت در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و آن زمان دوران تقيه نبوده است. تقيه در دوران امامان معصوم علیهم السلام - به خصوص بعد از امام باقر علیه السلام - بوده است.^{۲۵}

محدث نوری علاوه بر روایات، سه دلیل می‌آورد و مناقشه می‌کند و در این مناقشه، عمدتاً نظریه علامه حر عاملی را رد می‌کند. البته در آخر به صراحت اسم حر عاملی را



برده، و می نویسد: «صاحب وسائل اصرار دارید که بردن اسم ایشان، جایز است و کتابی مفصل در این زمینه می نویسد و در آن به روایات زیادی استدلال می کند... من خیلی تعجب می کنم از این عالم که چطور به خودش اجازه داده، به این روایات تمسک بکند؟! بلکه چطور به خودش اجازه داده که با تکلفاتش خود را به مهالک اندازد وی به بعضی از روایات استدلال می کند که از آن بوی «تدلیس» می آید؛ مثلاً در باب نکاح^{۲۶} استدلال می کند که نام گذاری مولود به این اسم تا هفت روز مستحب است این چه ربطی به بحث ما دارد؟ این نوعی تدلیس است. و یا این که استدلال می کند به روایت «من مات و لم يعرف امام زمانه»؛ این هم از استدلالات ضعیف است. و یا به روایات تلقین^{۲۷} «میت» استدلال کرده، و می گوید: آن جا مستحب است اسم ائمه علیهم السلام برده شود، پس گفتن اسم ایشان اشکال ندارد.

روایات زیادی هست که دلالت دارد بر این که ایشان، هم نام رسول خدا است... و نیز اخبار لوحی هست که متنش واقعاً مختلف بوده و در این اخبار اسم حضرت آورده شده است. البته در بعضی از اخبار «لوح» کلمه «قائم» آمده است و یکی از این چهار یا پنج روایت، از نظر سند و متن خیلی قوی است.

محدث نوری، می افزاید: «بلی ما قبول داریم در بعضی از روایات، اسم ایشان آمده است. بعضی از این ها از خود راوی است و بعضی دیگر، از امامان معصوم و در مواضع مخصوص است. همه این ها قضایای شخصی است و نمی توان این روایات را معارض با روایاتی قرار داد که نص در نهی دارند. روایتی هم که مفادش نص بر جواز باشد، نداریم؛ در نتیجه «تسمیه» به اسم شریف امام علیه السلام جایز نیست.

محدث نوری می گوید: من در این رأی و نظر تنها نیستم؛ بلکه قائلان به حرمت تسمیه زیادند، از جمله آن ها محقق داماد است که در کتاب شرعیة التسمیة ادعای اجماع بر حرمت کرده است.

هم چنین محدث جزایری در کتاب شرح العیون حرمت را به بسیاری از فقها و جواز را به برخی از معاصران خودش نسبت داده است. سپس می نویسد: قبل از طبقة مرحوم



جزائری، کسی را سراغ نداریم که قائل به جواز باشد؛ مگر خواجه نصیرالدین طوسی و محقق اربلی صاحب کتاب کشف الغمة^{۲۸}. این مطلب در دوران محقق داماد، مسأله نظری شد و مورد بحث قرار گرفت. پس از آن کتاب‌هایی در این زمینه نوشته شد.^{۲۹} تا نوبت به صاحب وسایل رسید. ایشان کتاب مفصلی در مورد جواز تسمیه نوشت و بر جواز آن پافشاری کرد در حالی که مسأله اجماعی بوده و یا بیشتر بزرگان قائل به حرمت‌اند.

آرای قائلین به جواز

۱. شیخ حر عاملی

شیخ حر عاملی، تأکید بر جواز تسمیه به اسم امام عصر دارد؛ لذا در اول بحث چنین عنوان می‌کند:

«باب تحریم تسمیه المهدی علیه السلام، و سائر الائمة علیهم السلام و ذکرهم وقت التقیة و جواز ذلک مع عدم الخوف».

ایشان ۲۳ روایت در این باره می‌آورد و در آخر می‌نویسد: «والاحادیث فی التصریح باسم المهدی محمد بن الحسن علیه السلام و فی الأمر بتسميته عموماً و خصوصاً؛ تصریحاً و تلویحاً، فعلاً و تقریراً، فی النصوص و الزیارات و الدعوات و التعقیبات و التلقین و غیر ذلک کثیرة جداً...»؛ یعنی، احادیث تصریح بر اسم حضرت مهدی علیه السلام دارند و امر نموده‌اند به ذکر نام ائمه علیهم السلام عموماً و به اسم آن حضرت (خصوصاً)؛ به این که تصریح به اسم شریف ایشان شود و یا تلویحاً و با اشاره گفته شود.

و نیز تصریح زیادی شده در زیارت، نصوص، دعاها، تعقیبات، تلقین و... سپس می‌گوید: اگر از اول تا آخر فقه را نگاه کنیم، می‌بینیم که اسم آقا را ذکر کرده‌اند...

سپس می‌افزاید: من تنها نیستم که قائل به جواز باشم، بلکه عده‌ای از بزرگان دین در کتاب‌های حدیث، اصول و کلام نیز به اسم آقا تصریح کرده‌اند؛ مانند: علامه حلی، محقق حلی، فاضل مقداد، سید مرتضی، شیخ مفید^{۳۰}، ابن طاووس و دیگران. بعد می‌گوید: «والمنع نادر»؛ یعنی؛ کسانی که تصریح نکرده‌اند و مانع از تصریح هستند، این‌ها تعداد

کمی از علما می‌باشند. گویا محدث نوری از عبارت «والمنع نادر» ناراحت شده، می‌نویسد: چرا می‌گویید منع نادر است؟! حال آن که اجماع است و این اجماع را مرحوم میرداماد، ادعا کرده است و بیشتر فقیهان قائل به حرمت بوده‌اند.

البته روایاتی را که شیخ حر عاملی به آن‌ها استناد می‌کند، غیر از روایاتی است که در باب تحریم «تسمیه» ذکر شده است. ایشان در ابواب مختلف، به این روایات استناد کرده است؛ از جمله:

۱. باب احتضار

از کلینی نقل می‌کند که: «فلقنه کلمات الفرج و الشهادتین و تسمى له الاقرار بالائمة عليها السلام واحداً بعد واحد حتى ينقطع عنه الكلام^{۳۱}»؛ «تلقین کن به محتضر کلمات فرج و شهادتین را و اسم امامان را یکی یکی ببر تا فوت کند». این روایت صراحت در تسمیه تک تک ائمه عليهم السلام دارد.

۲. باب دفن

در این باب چند روایت نقل می‌کند:

۱- ۲. «...عن حریز^{۳۲} عن زرارة قال: اذا وضعت الميِّت في لحده قرأت آية الكرسي واضرب يدك على منكبه الأيمن؛ ثم قل: يا فلان! رضيت بالله رباً و بالاسلام ديناً و بمحمد نبياً و بعليّ اماماً و سمّ حتى امام زمانه؛ ميت را که به قبر گذاشتی آیت الکرسی را بخوان و دست روی شانهاش بگذار. سپس بگو: ای فلان بن فلان! راضی و خرسندم به پروردگاری خداوند و به دین اسلام و به پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و به امامت حضرت علی عليه السلام و... یک یک امامان را نام ببر تا امامی که در دوران خودشان بوده است (تا امام زمان خودش).

۲- ۲. «عن حریز، عن زرارة، عن ابي جعفر عليه السلام. قال: اذا وضعت الميِّت في لحده فقل... (همان حدیث ۱) و بعليّ اماماً و تسمى امام زمانه...^{۳۳}». این حدیث نیز مثل حدیث قبلی

است؛ با این فرق که حدیث قبلی مستند به نقل از امام علیه السلام نبود؛^{۳۴} ولی در این حدیث به امام علیه السلام استناد شده است.

۲-۳. «... عن سالم بن مكرم، عن أبي عبدالله عليه السلام انه قال: تجعل له - الميِّت - وسادة من تراب... و تحركه تحريكا شديدا، و تقول: يا فلان بن فلان! الله ربك، و محمد نبيك، و الاسلام دينك، و عليّ وليك و امامك. و تسمي الأئمة - عليهم السلام - واحداً واحداً الى اخرهم، ائمتك أئمة هدى ابرار...؛^{۳۵} ... امام صادق عليه السلام فرمود: میت را در قبر مناسبی می گذاری و... و او را حرکت شدیدی می دهی و می گویی: یا فلان بن فلان! پروردگار تو خداوند است، و پیامبر تو حضرت محمد صلی الله علیه و آله، دین تو اسلام و امام و ولی تو حضرت علی علیه السلام می باشد. یک یک ائمه اطهار را تا آخرینشان نام می بری و می گویی، پیشوایان تو پیشوایان هدایت و نیکان اند و...».

۲-۴. «... عن اسحاق بن عمار، قال: سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: «... عليّ امامي، حتى تسوق الأئمة عليهم السلام...؛^{۳۶} ... امام صادق عليه السلام فرمود:... و می گویی:... علی علیه السلام امام من است و... [ائمه را نام می بری]».

شیخ حر عاملی می افزاید: وقتی که در باب تلقین تصریح به اسم حضرت شده، منظورشان همین روایات بوده است.

۳. باب عقیقه

۱-۳. «... عن محمد بن ابراهيم الكوفي: ان ابا محمد عليه السلام، بعث الى بعض من سمّاه لي بشاة مذبوحة و قال: «هذه من عقیقة ابني محمد عليه السلام»؛^{۳۷}

«محمد بن ابراهيم کوفی می گوید: امام حسن عسکری علیه السلام برای یکی از کسانی که نامش را برایم ذکر کرد، گوسفند سربریده ای فرستاد و فرمود: این از عقیقه فرزندم محمد علیه السلام است.».

۲-۳. «روى الشلمغاني فى كتاب الاوصياء، قال: حدثنى الثقة، عن ابراهيم بن ادریس، قال: وجّه الىّ مولای ابو محمد عليه السلام، بکبش و قال: عقّه عن ابني فلان و کل و اطعم



أهلك...»؛^{۳۸}

«ابن ادريس می گوید: مولایم ابومحمد امام هادی علیه السلام یک قوچی را برایم فرستاد و فرمود: این قوچ را عقیقه فرزندانم فلان بکن و هم خودت میل کن و هم به اهل و عیالت اطعام نما».

اگر مستند مرحوم عاملی این حدیث باشد، باید گفت در این جا کلمه «فلان» ذکر شده است و آن برخلاف مدعای ایشان می باشد.

۴. باب مزارات

«... عن الرضا علیه السلام: سئل عن اتیان قبر الحسین علیه السلام... و تكثر من الصلاة على محمد و اله و تسمى واحداً واحداً باسمائهم، و تبرأ الى الله من اعدائهم...»^{۳۹}.

«از امام رضا علیه السلام در مورد آمدن به کنار قبر امام حسین علیه السلام سؤال شد؛ حضرت فرمود: «... بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او درود فراوان می فرستی و اسم آنان را یکی یکی می بری و از دشمنان شان اظهار بیزاری می کنی...».

در این جا روشن نیست که چرا ایشان به این حدیث استناد نموده است؟ آیا این حدیث نیز صراحت در تسمیه به اسم خاص آن حضرت دارد؟!

۵. ابواب ذکر

«... عن رزین صاحب الأنماط، عن احدهما علیه السلام قال: من قال: «اللهم انی اشهدک و أشهد ملائکتک المقربین، و حملة عرشک المصطفین انک أنت الله لا اله الا أنت الرحمن الرحیم و أن محمداً عبدک و رسولک، و أن فلان بن فلان امامی و ولیّی و أن أبائه رسول الله و علیاً و الحسن و الحسین و فلاناً و فلاناً حتى تنتهی الیه، ائمتی و اولیائی علی ذلك أحيی و علیه أموت و علیه أبعث يوم القيامة فان مات فی ليلته دخل الجنة».^{۴۰}

«رزین از یکی از دو امام (امام باقر علیه السلام و یا امام صادق علیه السلام) نقل کرده که حضرت فرمود: هر کس دعای «اللهم انی...»؛ بخواند پس اگر در همان شب بمیرد، وارد بهشت می گردد».

شاهد مثال در این است که بگوید «الحسن و الحسین علیه السلام و یک یک امامان را نام ببرد.



شیخ حر عاملی، در ابواب مختلف، به این روایات استناد کرده است؛ در حالی که بعضی از آنها قابل تأمل است، از این رو می‌گوید: احادیث در تصریح بر اسم حضرت مهدی علیه السلام (محمد بن الحسن علیه السلام) در ابواب زیارات، نصوص، دعاها، تعقیبات و تلقین و غیر این‌ها واقعاً زیاد است.^{۴۱}

علامه مجلسی، بر خلاف ایشان، روایاتی را که مفادشان جواز است، رد می‌کند و نمی‌پذیرد. از این رو در آن‌ها مناقشه‌سندی و یا دلالی می‌کند؛ مثلاً روایت «صاحب هذا الامر لایسمیه باسمه الا کافر» را از نظر سند صحیح می‌داند و سپس از نظر دلالی بحث می‌کند و می‌گوید: «فیه مبالغه عظیمه فی ترک التسمیه»؛ یعنی باید اسم برده نشود و توجیهاتی را در این خصوص دارد که قبلاً ذکر شد.

۲. محقق اربلی:

محقق اربلی می‌نویسد: «و قد جاء فی الاخبار، انه لا یحل لأحد أن یسمیه باسمه و لا أن ینبئ بکنیته الی أن یرزین الله الأرض بظهور دولته و یلقب علیه السلام بالحجة و القائم و المهدی و الخلف الصالح و صاحب الزمان و الصاحب، و کانت الشیعة فی غیبتة الاولى تعبر عنه و عن جنبته بالناحیه المقدسة و کان ذلك رمزاً بین الشیعة یعرفونه به، و کانوا ایضاً یقولون علی سبیل الرمز و التقیة: الغریم یعنونه علیه السلام»؛

یعنی در اخبار آمده بر هیچ کس جایز نیست او را به اسم یا به کنیه‌اش یاد کند تا زمانی که خداوند زمین را به ظهور حضرتش مزین سازد. آن حضرت، به حجت، قائم مهدی، خلف صالح، صاحب الزمان، صاحب شیعه، ملقب است.

در غیبت اولی از ایشان به «ناحیه مقدسه» تعبیر کرده‌اند و این تعبیر رمزی بین شیعه بود. آنان با این رمز آن حضرت را می‌شناختند. هم چنین از روی تقیه با رمز «الغریم» می‌گفتند و این روش شیعه بود.

سپس می‌افزاید: «...من العجب انّ الشیخ الطبرسی و الشیخ المفید - رحمهما الله تعالی -

قالا: انه لا یجوز ذکر اسمه و لا کنیته ثم یقولان: اسمه اسم النبی صلی الله علیه و آله و کنیته کنیته - علیهما

الصلاة و السلام - و هما يظنّان أنّهما لم يذكر اسمهما و لا كنيته و هذا عجيب؛ یعنی، جای شگفتی است از شیخ طبرسی و شیخ مفید (ره) که ایشان می‌گویند: جایز نیست ذکر نام شریف آن حضرت و نه کنیه او؛ بعد می‌گویند: اسم او اسم پیامبر ﷺ و کنیه او کنیه پیامبر ﷺ است. آن دو بزرگوار گمان می‌کنند که با این گونه سخن گفتن، اسم و کنیه او را ذکر نکرده‌اند! این امری شگفت آور و غریب است!

بعد می‌گوید «والذی اراه أنّ المنع من ذلک انما کان للتقیه فی وقت الخوف علیه و الطلب له و السؤال عنه. فاما الان فلا؛ یعنی، نظر من چنین است که منع از تسمیه به اسم شریف حضرت، به جهت تقیه در دوران خوف، تحت تعقیب بودن و سؤال از نام و محل ایشان بوده است، ولی الان که خوف و تقیه‌ای نیست، منع و حرمتی از ذکر نام شریفش وجود ندارد».^{۴۲}

۳. فیض کاشانی:

فیض کاشانی در ذیل روایت ابی عبدالله صالحی، می‌نویسد: «... و استفاد من ظاهر التعلیل ان تحریم التسمیه کان مختصاً بذلک الزمان. الا أنّ الصدوق رحمه الله روی فی کتاب غیبه ما يدل علی انه مستمر الی یوم الظهور»؛ یعنی، از ظاهر تعلیل چنین برداشت می‌شود که حرمت تسمیه، مختص به دوران غیبت صغری است. اما صدوق در کتاب «غیبت» می‌فرماید: «حرمت مستمر است تا روز ظهور حضرت ﷺ».^{۴۳}

خلاصه دلایل جواز:

۱. فضیلت تسمیه به اسم «محمد»؛
۲. شناخته نشدن امام ﷺ مگر با اسمش؛
۳. اخبار استحباب تلقین میّت، ادعیه و... (در آنها به اسم حضرت اشاره شده است)؛
۴. اخباری که می‌رساند آن حضرت هم نام رسول خدا است؛
۵. اخبار لوح.



علامه مجلسی می گوید: «هذه التحديدات مصرحة في نفي قول من خص ذلك بزمان غيبة الصغرى»؛ یعنی، این روایاتی که حرمت را تا زمان ظهور امام می داند، اینها به صراحت نفی می کند قول کسانی را که می گویند حرمت مخصوص به دوران غیبت صغری است! اینان یک سری علل مستنبطه و استبعادات وهمی را در نظر می گیرند و بر اساس آن می گویند: حرمت در دوران «غیبت صغری» بوده است.^{۴۴}

۴. شیخ صدوق

جاء هذا الحديث (حديث اللوح) هكذا بتسمية القائم عليه السلام؛ یعنی، در این حدیث (حدیث لوح)، اسم شریف حضرت با کلمه «القائم» آمده است، با کلمه (م. ح. م. د) سپس می فرماید: نظر من مطابق روایاتی است که نهی از تسمیه می کند (یعنی من قائل به حرمت هستم).^{۴۵}

۵. صاحب مکیال المکارم

میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی، در کتاب «وظيفة الانام في زمن غيبة الامام عليه السلام» ۵۴ تکلیف و وظیفه را بیان می کند. در وظیفه یازدهم می گوید: «عدم ذکر اسم... و هو نفس اسم رسول الله و تسميته باللقاب»؛ یعنی، اسم شریف ایشان برده نشود و اسم ایشان، اسم پیامبر اکرم است و ایشان با القاب یاد می شود. (مثل القائم، المنتظر، الحجة، المهدي، امام الغائب و...). در اخبار زیادی وارد شده که تسمیه به اسم حضرت در دوران غیبت، حرام است.

۶. آیت الله مکارم شیرازی

خلاصه دیدگاه ایشان در کتاب قواعد فقهیه چنین است:
مشهور بین محدثان، حرمت «تسمیه» به اسم شریف حضرت است؛ لکن در آن احتمالاتی وجود دارد.

ایشان سه قول را مطرح می کند:





۱. حرمت تسمیه به دوران غیبت صغری اختصاص داشت؛

۲. حرمت تسمیه دائر مدار «تقیه و خوف» است و این رأی و نظر علامه حرّ عاملی است؛

۳. حرمت تسمیه مطلق و تا زمان ظهور است؛ مانند شیخ مفید، طبرسی، محقق

داماد، محدث نوری، محدث جزائری، علامه مجلسی، صدوق و...

روایات در این باره، چهار طایفه است:

۱. حرمت تسمیه مطلقاً و بدون هیچ قید و شرطی؛ مانند روایت کلینی از

ابی عبدالله علیه السلام: «صاحب هذا الامر لا یسمیہ باسمه الا کافر؛^{۴۶} نام صاحب امر را جز کافر نبرد».

۲. روایاتی که تصریح به حرمت تسمیه به اسم شریف دارند تا زمان ظهور حضرت

مهدی (عج)؛ مانند روایت عبدالعظیم حسنی از امام هادی علیه السلام: «أنه قال فی القائم... لا یحلّ ذکره باسمه حتی یخرج...؛ حلال نیست یاد آن حضرت به اسم شریف تا زمان ظهور...».

۳. روایاتی که معلّل به خوف هستند؛ مانند روایت ابو خالد کابلی از امام باقر علیه السلام که قبلاً ذکر شد.

۴. روایاتی که ائمه اطهار علیهم السلام و یواضع ایشان تصریح به اسم شریف حضرت

نموده‌اند؛ مانند روایات صدوق از محمد بن ابراهیم کوفی در مورد عقیده که قبلاً ذکر شد.

ایشان بعد از تقسیم بندی روایات، نظر حرّ عاملی را نقل کرده، می‌گوید: ما نمی‌توانیم

بگوییم: منع تسمیه، مثل سایر احکام تعبّدی است! این حرف محققانه‌ای نیست؛ هر چند

که برخی از بزرگان گفته باشند! نظر ما این است که منع دائر مدار تقیه است و در زمان ما که

جای تقیه نیست، پس مانعی از ذکر نام آن حضرت وجود ندارد.

سپس بر سخنان علامه مجلسی، تعلیقه‌ای زده، می‌نویسد: «شما می‌گویید روایاتی

هستند که حرمت را تا زمان ظهور تحدید می‌کنند و این روایات، نفی قول کسانی است که

حرمت را اختصاص به دوران غیبت صغری می‌دانند. شما دلیل آنان را علل مستنبطه و

استبعادات وهمی می‌دانید. این فرمایش صحیح نیست؛ بلکه همه این‌ها، برگرفته از

روایات است و علل مستنبطه و استبعادات وهمی نیست. آنان روایات زیادی دال بر جواز تسمیه و تصریح به اسم شریف حضرت دارند. و از نظر دلالت نیز بیشتر و قوی تر از سایر روایات هستند.

حاصل کلام این که به دلایل زیر منع دایر مدار «خوف بر ایشان»، یا «خوف بر خودمان» است:

۱. تنها راه برای جمع بین این روایات متشکک و متعارض این است که روایات طائفه اول (حرمت مطلقاً) و روایات طایفه دوم (حرمت تا ظهور) را که تقریباً متقاربنند و نتیجه واحدی دارند، بر روایات طایفه سوم حمل کنیم (حرمت به جهت تقیه و خوف)؛ یعنی، حمل مطلق بر مقید بکنیم و راه دیگری هم نداریم. اگر این کار را نکنیم؛ باید قائل به تعارض باشیم که در چنین صورتی، مبنا یا تساقط است یا تخییر.

البته مرحوم آخوند خراسانی اصل اولی را تساقط می‌داند و اصل ثانوی را تخییر می‌داند.

پس یا باید مطلق را بر مقید حمل نماییم و یا قائل به تعارض بشویم. در این صورت اگر همه این‌ها از نظر سند قوت داشته باشند تساقط می‌شوند و یا قائل به تخییر بشویم. هر کدام که باشد، نتیجه یکی است و آن جواز است. و از بهترین و قوی‌ترین قراین بر این ادعا همان روایاتی است که خود امامان معصوم، اسم شریف حضرت را برده‌اند (روایات طایفه چهارم).

علامه مجلسی در مورد این دلیل گفته‌اند: «بر خود امام جایز است نه بر ما».

۲. احادیث زیادی از طریق اهل بیت علیهم‌السلام و عامه نقل شده که در آن‌ها تصریح به اسم و کنیه آن حضرت شده است؛ مانند «اسمه اسمی». این بمنزله تصریح به اسم می‌باشد. البته علامه مجلسی به این مورد نیز جواب داده، می‌فرماید: «یا بر سبیل غلبه و یا بر سبیل تجوز است».

۳. اگر قائل بشویم به حرمت تسمیه به اسم شریف آن حضرت (بدون تقیه و بدون محذورات دیگر) و از طرفی قائل بشویم به جواز چیزی که دلالت دارد به اسم ایشان (مثل



کنایه یا رمز (م.ح.م.د) و به صراحت اسم حضرت را نگوییم؛ این تعبّد شدید و استبعاد محض است و بدون تقیه بعید است حرمتی داشته باشد^{۴۷}

البته علامه مجلسی به این قول پاسخ مناسبی داده است. «چون دلیل ذکر شده فقهی نیست، استبعاد محض هم دلیل نمی‌باشد. علاوه بر آن که ادلّه حرمت تسمیه نیز ذکر شده است و بعید بودن نمی‌تواند یک دلیل مستقل مانند ادلّه اربعه باشد.

خلاصه: ایشان سه دلیل بر ردّ قول به حرمت آورده، می‌گویند، در دوران تقیه چه خوف بر ایشان و چه خوف بر خودمان باشد، ذکر نام حضرت حرام است؛ ولی در غیر از تقیه دلیلی بر حرمت نداریم و نیز روایات مطلقات را بر موارد تقیه حمل می‌کنیم.

البته ما با وجود این همه روایات صحیح در «حرمت تسمیه» تا زمان ظهور، نتوانستیم به خود جرأت قول به جواز را بدهیم. و لذا پشت سر قائلان به حرمت حرکت می‌کنیم. و ادلّه استادمان، به خصوص مطلب آخر، مورد تأمل و بحث است.



پی نوشت ها:

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۲؛ مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۶، ج ۱.
۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۴.
۳. مرحوم مجلسی در توضیح این روایت بیانی دارد که خواهد آمد.
۴. «وسائل الشیعه»، ج ۷، ص ۴۸۸، ب ۳۳، ح ۹، روایت ۲۱۴۶۰؛ چاپ بیروت ۲۰ جلدی و ر.ک: «کمال الدین»، ص ۲۱۴ و «التوحید»، ص ۶۴.
۵. کشی می گوید: اسم ابو خالد کابلی وردان و کنیه اش کنکر بوده که از حواریون و یاران مخلص امام زین العابدین می باشد و نیز فضل بن شاذان گفته: امام علی بن حسین (ع) پنج نفر یار صدیق داشته که یکی از آنها وردان ابو خالد کابلی بوده است. خاتمه، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۵۹؛ ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۹۱.
۶. در نسخه ای دیگر [لو کنت محدثاً به احدا، لحدثتک] دارد.
۷. ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱؛ ر.ک: غیبة النعمانی، باب ۱۶، ح ۲؛ ر.ک: الغیبة للشیخ الطوسی، ص ۳۳۲، ح ۲۷۸ خلاصه روایت ذکر شده است.
۸. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۳۸، ب ۳۳، ح ۲.
۹. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۰۰؛ کمال الدین، ص ۲۴۱.
۱۰. همان، ص ۳۲.
۱۱. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۶؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۲.
۱۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۶؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۲.
۱۳. کافی، ج ۱، ص ۳۳۲.
۱۴. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۶؛ کمال الدین، ص ۲۱۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۴۱.
۱۵. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۶.
۱۶. همان، ص ۱۶؛ ر.ک: الغیبة للشیخ الطوسی، ص ۴۷۰، ح ۴۸۷.
۱۷. شاید نظرشان به مرحوم حرّ عاملی است.
۱۸. اصول کافی، ج ۱، باب النهی عن الاسم، ص ۳۳۳، ح ۳.
۱۹. همان، ص ۳۳۳، ح ۴.
۲۰. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷.
۲۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۷.
۲۲. همان، ص ۲۷۹ (به نقل از «الغیبة» فضل بن شاذان).
۲۳. ص ۳۷.
۲۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۷.
۲۵. همان، ص ۲۸۸.
۲۶. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۴۸.
۲۷. همان، ج ۲۰، ص ۴۵۸؛ ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۳، صص ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹ و ۱۸۰؛ ج ۱۴، ص ۵۴۹ و ج ۱۶، ص ۲۴۷.
۲۸. کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۲۰.
۲۹. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۸.
۳۰. البتة شیخ مفید قائل به حرمت است.
۳۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۵۸؛ فروع کافی، ج ۱، ص ۳۴.
۳۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ب الحاء، ص ۱۶۲ (۲۰ جلدی). حریر بن عبدالله السجستانی، کوفی، ثقة، قاله الشیخ و العلامة و ابن شهر آشوب، و فيه مدح و فيه ذم محمول علی التقیة...
۳۳. همان، ج ۳، ص ۱۷۴؛ فروع کافی، ج ۱، ص ۵۴ نقل از ب ۲۰، ح ۲.
۳۴. همان، ص ۱۷۶ از ب ۲۰، ح ۶.
۳۵. همان، ص ۱۷۹، ب ۲۱، ح ۵.
۳۶. همان، باب ۲۱، ص ۱۸۰، ح ۶.
۳۷. همان، ج ۲۱، ص ۴۴۸، به نقل از: کمال الدین، باب (۴۱، ح ۱۰).



۳۳. الوافی، ج ۲، ص ۴۰۲.
۳۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۴۲.
۳۵. کمال الدین، ص ۳۰۷.
۳۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۲.
۳۷. القواعد الفقهیة، ج ۱، ص ۵۰۰.

۳۸. همان، به نقل از: (الغیة للطوسی، ص ۲۴۶ - ۲۴۵، ح ۲۱۴).
۳۹. همان، ج ۱۴، ص ۵۴۹ (به نقل از تهذیب، ج ۶، ص ۱۰۲).
۴۰. همان، ج ۷، ص ۲۲۱، به نقل از کتاب کافی، ج ۲، ص ۳۷۹.
۴۱. همان، ج ۱۶، ص ۲۴۶.
۴۲. کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۱۰.

